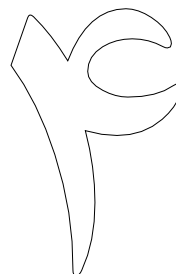


ایران و امریکا: چرخه منفی برسازی و استمرار مناقشه هسته‌ای



احمد سلطانی نژاد*

مه‌دی شاپوری**

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

soltani@modares.ac.ir

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۱۷

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، بهار ۱۳۹۲، صص ۱۰۵-۱۳۲.

چکیده

یک دهه از تبدیل شدن برنامه هسته‌ای ایران به یک مناقشه در روابط ایران و قدرت‌های بزرگ و قرار گرفتن آن در کانون توجه محققان، سیاستمداران، افکار عمومی جهان و نهادهای بین‌المللی مربوطه می‌گذرد. اهمیت شناخت این مناقشه به منظور رصد و برخورد مقتضی با آن در حجم انبوهی از تحقیقات و گزارش‌های انجام گرفته در مورد آن و همچنین میزان قابل ملاحظه‌ای از قطعنامه‌ها و بیانیه‌های صادر شده از سوی طرفین و نیز نهادهای بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، کاملاً نمایان است. محققان و صاحب‌نظران زیادی از زوایای مختلف در مورد چگونگی و چرایی شکل‌گیری این مناقشه و همچنین چگونگی برخورد با آن اظهار نظر کرده‌اند. با این وجود، در مورد اینکه چرا این مناقشه یک دهه استمرار پیدا کرده، کار تحقیقی مستقل و جدی انجام نگرفته است. این مقاله با هدف پرکردن این خلأ پژوهشی نگارش شده است. سئوالاتی که در این تحقیق قصد پاسخ به آنها را داریم عبارتند از اینکه چگونه نوع روابط ایران - آمریکا باعث استمرار مناقشه هسته‌ای ایران شده است؟ و در این میان هدف نهایی آمریکا در این مناقشه چیست؟ فرضیه اصلی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، این است که استمرار مناقشه هسته‌ای ایران ریشه در «چرخه منفی برسازی» در روابط میان ایران و آمریکا دارد. با وجود این چرخه، هدف نهایی آمریکا در این مناقشه برجینش هسته‌ای است. روش تحقیق در این مقاله اسنادی - کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: چرخه منفی برسازی، استمرار مناقشه هسته‌ای، روابط ایران و آمریکا،

سازهانگاری

مقدمه

مسئله هسته‌ای ایران، تاکنون یکی از مناقشات و معماهای پیچیده نظام بین‌الملل در هزاره سوم بوده است. هم‌اکنون این مسئله به یک موضوع امنیتی در نظام بین‌الملل تبدیل شده است. وقتی می‌گوییم مسئله‌ای امنیتی شده، منظور این است که این مسئله پتانسیل تبدیل شدن به یک تهدید وجودی (برای کسی) را پیدا کرده، یا خود را به صورت یک تهدید نشان داده (Waever, 1995)، به گونه‌ای که حمایت و اقدامات لازم (از طرف عامل امنیتی‌ساز)، برای اقدام فوری در جهت مقابله با آن شکل گرفته باشد (شیهان، ۱۳۸۸: ۷۴). در رابطه با این چگونگی و چرایی این مناقشه سئوالات و بحث‌های گسترده‌ای مطرح شده است. پژوهش‌ها و نظرات نسبتاً خوبی در مورد چگونگی و چرایی شکل‌گیری این مناقشه حول مباحث گفتمانی و نظریه‌های معنامحور ارائه شده است. برخی‌ها با بررسی ریشه‌های گفتمانی سیاست هسته‌ای ایران به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست‌های هسته‌ای ایران کم‌تر بر محاسبه سود و زیان و بیشتر بر گفتمان‌های سه‌گانه عدالت‌طلبی، استقلال‌طلبی و مقاومت که ریشه در تاریخ و هویت جامعه ایرانی دارند، استوار است (Moshirzadeh, 2007). عده دیگری ضمن بحث در مورد حافظه تاریخی تلخی که ایرانیان از محیط امنیتی خود دارند، غرور ملی، تجارب گذشته، منابع ایدئولوژیک (اسلام انقلابی، اسلام رفرمیست و ناسیونالیسم ایرانی) و برداشت از تهدید را مهم‌ترین مولفه‌ها در شکل‌بندی سیاست هسته‌ای ایران می‌دانند (Hadian, 2004).

بعضی از محققان نیز به نقش اسطوره‌های ملی در پافشاری ایران بر برنامه هسته‌ای خود پرداخته‌اند. زیمک سه اسطوره تمدن ایران قدیم، تمدن اسلامی و



فرهنگ شیعی را در این راستا مورد ارزیابی قرار می‌دهد و در نهایت نتیجه می‌گیرد که «دلایل تعقیب برنامه و سلاح‌های هسته‌ای توسط یک ملت را باید در زمینه^۱ تاریخی آن ملت جست‌وجو کرد؛ چرا که تجربه منحصراً به فرد هرملتی به شناخت «خود»^۲ آن ملت و جهان بیرون آن شکل می‌دهد. در چنین شرایطی تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات استراتژیک و امنیتی یک ملت، نتیجه تجربه تاریخی آن ملت است» (Ziemke, 2000). پولاک در کتاب «معمای پارسی» و تکیه در کتاب «ایران مخفی» نیز در جهت تحلیل خود پیرامون رفتار هسته‌ای ایران، به عوامل زمینه‌مندی همچون غرور ملی ایرانیان پرداخته و معتقدند هرچند امروزه دیگر خبری از امپراتوری جهانگیر پارسی نیست، ولی هنوز هم ایرانی‌ها با غرور ناشی از تاریخ و تمدن کهن و درخشان خود زندگی می‌کنند و خود را از همسایگان خویش متمایز و حس برتری نسبت به آنها دارند. پولاک و تکیه از این بحث‌ها نتیجه می‌گیرند که رفتار سیاست خارجی ایران در مسائلی همچون مسئله هسته‌ای، تمایل به سوی برتری و تفوق منطقه‌ای دارد (Pollack, 2004: 3 & Takeyh, 2006: 61). به طور کلی، نگرش این‌گونه تحقیقات به مناقشه هسته‌ای ایران، بر این اساس استوار است که چرا ایران بر برنامه هسته‌ای خود پافشاری می‌کند و در مقابل آمریکا و متحدینش در مخالفت با آن سماجت به خرج می‌دهند.

در واقع این دسته از پژوهش‌ها با رویکردی سازه‌انگارانه و معنا محور، به بحث‌های گفتمانی حول این مناقشه پرداخته و بر هویت‌هایی که طرفین برای «خود» و «دیگری» ساخته‌اند و همچنین برداشت و معانی‌ای که هرکدام از آنها از رفتار طرف مقابل استنباط می‌کنند، به عنوان ریشه‌های گفتمان یا مناقشه هسته‌ای ایران تأکید می‌کنند. شکی نیست که این‌گونه پژوهش‌ها بر فهم زمینه‌مند ما از فرایند شکل‌گیری این مناقشه می‌افزایند، اما آنچه مدنظر نویسندگان این تحقیق است، این است که با بررسی عمیق‌تر و عینی‌تر مصادیق، به صورت زمینه‌مند چرایی استمرار مناقشه هسته‌ای ایران را نشان دهند. سئوالاتی که در این تحقیق قصد پاسخ به آنها را داریم عبارتند از: ۱- چگونه نوع روابط ایران - آمریکا باعث استمرار مناقشه

1. Context

2. Self

هسته‌ای ایران شده است؟ ۲- هدف نهایی آمریکا در این مناقشه چیست؟ فرضیه اصلی که مورد بررسی قرار می‌گیرد این است که استمرار مناقشه هسته‌ای ایران ریشه در «چرخه منفی برسازي» در روابط میان ایران و آمریکا دارد. به عبارتی دیگر، استمرار مناقشه هسته‌ای ایران ناشی از تجارب و عوامل زمینه‌مندی است که ریشه در فرایند تاریخی معادلات میان ایران و آمریکا دارد. با وجود این چرخه برسازي منفی، هدف نهایی آمریکا در این مناقشه فشار بر ایران به منظور تن دادن به برچینش هسته‌ای^۱ است.

سازماندهی تحقیق به این ترتیب است که در ابتدا نظریه سازه‌نگاری ونت به عنوان چهارچوب نظری تحقیق انتخاب شده و از دل این نظریه، مفهومی تحت عنوان «چرخه برسازي منفی» استخراج می‌شود. در قسمت بعد، در قالب همین چهارچوب مفهومی، به روابط دو طرف اصلی مناقشه هسته‌ای ایران یعنی ایران و آمریکا، ریشه‌های اختلافات میان دو کشور و تأثیر آن بر استمرار مناقشه مذکور پرداخته می‌شود. سپس در ادامه ضمن بحث در مورد هدف نهایی آمریکا در این مناقشه، چشم‌انداز تداوم یا عدم تداوم آن ارائه می‌شود. در نهایت، یافته‌های تحقیق در قسمت نتیجه‌گیری ارائه می‌شود.

۱. چهارچوب نظری و مفهومی: رویکرد سازه‌نگاری

رویکرد سازه‌نگاری، واکنشی است نسبت به جنبه‌های مادی‌گرایانه رویکرد نواقع‌گرایی در روابط بین‌الملل. اعتقاد نظریه‌پردازان این رویکرد بر آن است که روابط بین‌الملل بیش از آنکه جنبه مادی داشته باشد، حوزه‌ای اجتماعی است. سازه‌نگاران در تحلیل و فهم روابط بین‌الملل نسبت به پارادایم نواقع‌گرایی، یک قدم به عقب برمی‌دارند و به جای پرداختن به چگونگی رفتار دولت‌ها (نئورئالیسم)، به چرایی آن می‌پردازند. آنها برای بررسی این چرایی، هرآنچه را که نواقع‌گرایان پیش‌فرض می‌پندارند، مسئله‌دار می‌کنند و سراغ بنیان‌ها و زمینه‌های شکل‌گیری رفتار دولت‌ها می‌روند. الکساندر ونت مشهورترین نظریه‌پرداز این طیف فکری محسوب می‌شود. معروف‌ترین اثر ونت کتاب «تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل»



است. نظریه سازه‌انگاری در چهارچوب جهان‌بینی تفسیری قرار می‌گیرد. این رویکرد در معرفت‌شناسی، شناخت را پدیده‌ای زمینه‌مند، تاریخی و ناشی از انباشت تجارب می‌داند. در این راستا، تلاش سازه‌انگاران بر این است تا به این سؤال پاسخ دهند که «چرا در نظام بین‌الملل دولت‌ها آنگونه که رفتار می‌کنند، رفتار می‌کنند؟». در پاسخ به این سؤال، برخلاف رویکردهای مادی‌گرای روابط بین‌الملل که بر منافع و قدرت ملموس در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها تأکید دارند، سازه‌انگاران معتقدند که در بررسی رفتار دولت‌ها نباید تنها به انگیزه‌های مادی آنها اکتفا نمود. از نظر ونت ساختارهای معنایی نیز در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها نقش دارند. در واقع در چهارچوب همین ساختارهای معنایی است که ساختارهای مادی اهمیت و معنا پیدا می‌کنند (Wendt, 1995: 73). بنابراین سازه‌انگاران بر این باور هستند که برای درک و شناخت چرایی رفتار دولت‌ها باید به چگونگی شکل‌گیری زمینه‌های رفتاری آنها در یک روند تاریخی مراجعه کرد.

از این منظر، درک ابژه^۱ به خودی خود و بدون در نظر گرفتن ذهنیت سوژه^۲ درکی ناقص است، یعنی آنچه در جهان بیرون وجود دارد، زمانی وجود پیدا می‌کند که توسط سوژه فرایند معنایی را طی کند. سوژه نیز همانند یک کامپیوتر یا دستگاه مکانیکی اکتشاف‌گر نیست که بدون هیچ دخل و تصرفی صرفاً فرمانبردار یک مجموعه آلات شبکه‌ای باشد، بلکه موجودی ایده‌مند و نیت‌مند است که در فرایند تکاملی شناخت صاحب تجارب انبوهی شده، به گونه‌ای که این تجارب به نوبه خود به هویت و چیستی‌اش شکل می‌دهند. بنابراین، درک و فهم سوژه از ابژه زمینه‌مند است. البته در رویکرد سازه‌انگاری، این به آن معنا نیست که همه چیز ساخته صرف ذهن کارگزار باشد، بلکه به این معناست که «کنش کارگزار نه تعیین کننده صرف صورت‌های اجتماعی و نه تعیین شونده صرف به وسیله این صورت‌هاست» (Wendt, 1987: 361). با استفاده از این بحث، سازه‌انگاران به این نتیجه می‌رسند که در نظام بین‌الملل، مفاهیمی همچون آنارشی ساخته خود دولت‌ها هستند و خود دولت‌ها هستند که این مفاهیم را می‌سازند، درک می‌کنند، می‌فهمند

1. Object

2. Subject

(Wendt, 1992) و در نهایت آن را بر رفتار خود حاکم می‌کنند. به این ترتیب، در نظام بین‌الملل دوستی و دشمنی را خود دولت‌ها تعریف می‌کنند.

توزیع قدرت نیز هرچند ممکن است بر محاسبات دولت‌ها تأثیرگذار باشد، اما بستگی به فهم بین‌الذهانی و همچنین انتظاراتی دارد که بازیگران از «خود» و «دیگری» دارند. ونت در این مورد می‌گوید کانادا و کوبا دو برداشت متفاوت از قدرت امریکا دارند؛ یا سلاح‌ها و موشک‌های بریتانیا معنای متفاوتی از موشک‌های شوروی نزد امریکایی‌ها دارند (Wendt, 1992: 397). از دید نئورئالیست‌ها، هویت‌ها و منافع به عنوان اموری پیشینی، مفروض انگاشته می‌شوند. وقتی والتز می‌گوید شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل دولت‌ها را در یک وضعیت خودیار^۱ قرار می‌دهد و آنها را به گونه‌ای یکسان جامعه‌پذیر می‌کند، منظور این است که این شرایط جامعه‌پذیری باعث می‌شود تا همگان صاحب هویتی یکسان شوند. از این منظر، امنیت‌جویی و بقاءمحوری مهم‌ترین ویژگی هویتی هر دولتی در نظام بین‌الملل است. به همین ترتیب، وقتی نواقح‌گرایان از منافع سخن می‌رانند، قدرت و امنیت را به عنوان دو منفعت کلیدی برای هر دولتی در نظر می‌گیرند. اما در سمت مقابل، وقتی سازه‌انگاران از هویت‌ها و منافع سخن می‌گویند، آنها را به عنوان اموری مسلّم در نظر نمی‌گیرند. طرفداران این رویکرد، به هویت‌ها به مثابه نتایج تعاملات و رویه‌های اجتماعی نگاه می‌کنند که به منافع شکل می‌دهند. بنابراین، هویت به معنای فهم «خود»^۲ و انتظارات «خود» از «دیگران»^۳ و بالعکس، فهم دیگران و انتظارات آنها از «خود»، که از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آید، به کنش‌ها و اقدامات دولت‌ها جهت می‌دهند. در چنین شرایطی، هویت‌ها و منافع، اموری «رابطه‌ای»^۴ هستند (هادیان، ۱۳۸۲) که در یک فرایند یا پروژه برساختن بی‌پایان ساخته و پرداخته می‌شوند.

این هویت برساخته شده دو بُعد دارد: یک بُعد جمعی و یک بُعد اجتماعی.

1. Self-Help
2. Self
3. Others
4. Relational



بُعد جمعی آن، در برگیرنده خصوصیات درونی، مادی و ایدئولوژیک یک دولت است (سازه‌انگاری سطح واحد بر این بُعد تأکید دارند) و بُعد اجتماعی آن شامل معنایی می‌شود که کنشگر در نگاه به دیگران، به خود می‌دهد (سازه‌انگاری سیستمی بر این بُعد تأکید دارند) (هادیان، ۱۳۸۲). از این منظر، دولت‌ها لزوماً شباهت هویتی ندارند و می‌توانند هویت‌های متعدد داشته باشند. وقتی گفته می‌شود می‌توان ساختار نظام بین‌الملل را به سه گونه متفاوت دید یا آفرید (سه‌گانه آنارشی) منظور این است که نگاه کردن به نظام بین‌الملل از منظر یا عینک هرکدام از این سه نگاه متفاوت، منجر به رفتارها و اقدامات متفاوت دولت‌ها در رابطه با هم می‌شود. در اینجا بحث فهم بین‌الذهانی^۱ مطرح می‌شود که یکی از مهم‌ترین ابزار موجود در جعبه ابزار سازه‌انگاران است. به طور خاص، وقتی از فهم بین‌الذهانی سخن به میان می‌آید، منظور تصویری است که ریشه در تجربه تاریخی یک بازیگر نسبت به «خود» از «دیگران» دارد. این تصور به صورت زمینه‌مند شکل می‌گیرد؛ یعنی سوژه با مراجعه به تجربیات خود، آن را برمی‌گیرد و به مرور زمان با افزایش اسنادی که آن را تأیید می‌کنند، آن را برای خود بازنمایی و تبدیل به واقعیت می‌کند. بنابراین، فهم بین‌الذهانی فهمی ارجاع‌محور است.

در این رابطه مثلاً گفته می‌شود ۵۰۰ بمب اتم بریتانیا برای امریکا تهدید محسوب نمی‌شوند چون بریتانیا دوست امریکاست، ولی ۵ بمب اتم کره شمالی برای این کشور - امریکا - خطرناک تصور می‌شوند به خاطر اینکه کره شمالی دشمن امریکاست (Wendt, 1992: 396). در واقع، در دیدگاه سازه‌انگاری چگونگی شکل‌گیری تعاملات و نحوه کنش میان دولت‌ها در چهارچوب فهم بین‌الذهانی که هرکدام از طرفین از محیط کنش و رفتار همدیگر دارند، قابل درک است. ونت با تکیه بر همین مفهوم - فهم بین‌الذهانی - سه گزاره اصلی نظریه نواقع‌گرایی والتز را مسئله‌دار می‌کند. بدین صورت که وقتی وی آنارشی را به عنوان مفهومی بین‌الذهانی در نظر می‌گیرد، خود به خود شباهت کارکردی واحدها زیر سؤال می‌رود. همچنین توزیع توانمندی‌ها نیز با این استدلال که قوت و ضعف بستگی به فهم بین‌الذهانی

1. Inter-Subjective Understand

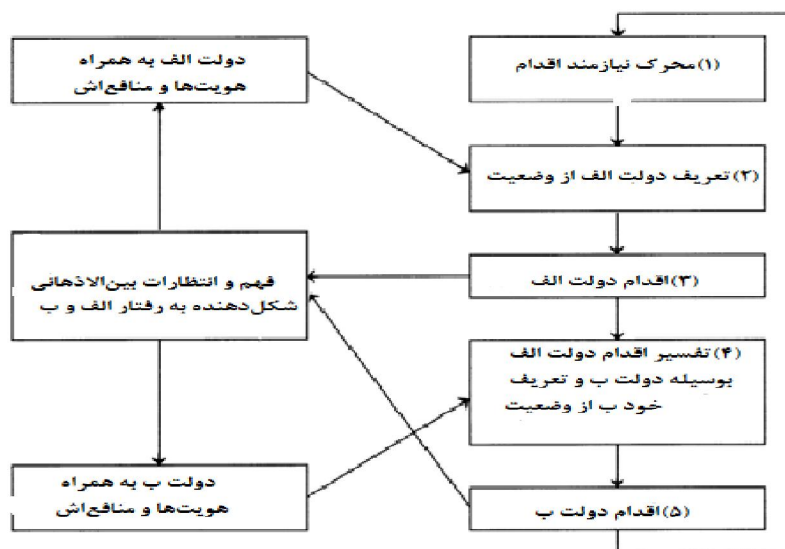
دارد، مسئله‌دار می‌شود. در یک جمع‌بندی کلی از بحث نظری این مقاله می‌توان گفت که در رهیافت سازه‌انگاری، از آنجا که به فهم بین‌الذهانی در نوع روابط میان دولت‌ها اهمیت داده می‌شود، برداشت بازیگران از محیط بین‌الملل و رفتار دیگران متأثر از تجربه و زمینه تاریخی آنها نسبت به «خود» از «دیگران» است. به همین جهت، رفتار یک دولت پیرامون منافع و امنیت خود بیش از آنکه از واقعیت بیرونی نشأت بگیرد، ناشی از تجارب و زمینه تاریخی و ذهنی آن دولت است. در چنین شرایطی، دوستی و دشمنی را خود دولت‌ها بنا بر محیط ذهنی خویش که انباشته از تجربیات زمینه‌مند است، تعریف می‌کنند. مطابق با این طرز فکر، «وجود یک سلاح در دست یک دوست، متفاوت از وجود همان سلاح در دست دشمن است».

۲. مفهوم چرخه برسازی منفی

مطابق شرحی که از دیدگاه سازه‌انگاری رفت، استمرار مناقشه هسته‌ای ایران را چگونه می‌توان براساس محتویات این دیدگاه تحلیل نمود؟ سازه‌انگاران معتقدند وقتی دولت (الف) دست به اقدامی می‌زند، دولت (ب) با توجه به محیط روانی و فهم بین‌الذهانی خود از (الف) که فهمی زمینه‌مند است، واکنش نشان می‌دهد. تفسیر اقدامات دولت (الف) در محیط ذهنی دولت (ب) و تعریف دولت (ب) از وضعیت و متعاقباً اقدامی که کنشگر (ب) به عمل می‌آورد، منجر به چرخه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها می‌شود (شکل ۱). اگر این چرخه کناکنشی^۱ در جهت مثبت باشد، منجر به همکاری و همگرایی می‌شود، اما در صورتی که همراه با بدفهمی^۲ سوءظن و تعارض باشد، به واگرایی و تشدید اختلافات می‌انجامد. اگر سیر روابط امریکا و ایران قبل و بعد از انقلاب را مرور کنیم، متوجه خواهیم شد که رفتارهای هر دو کشور در قبال یکدیگر در دو دوره مذکور، خارج از این چرخه کناکنشی نیست. قبل از وقوع انقلاب اسلامی، تهران و واشینگتن به یکدیگر به چشم شریک استراتژیک می‌نگریستند؛ ایران در این دوره در چهارچوب بلوک غرب قرار می‌گرفت و خود را در تقابل با جهان کمونیست تعریف می‌کرد. به همین جهت بود

که امریکا ژاندارمی منطقه خلیج فارس را به این کشور سپرد. اما بعد از انقلاب، جهت این چرخه عوض شد و ایران خود را در تقابل با امریکا به عنوان «شیطان بزرگ» بازتعریف نمود. استدلال این مقاله این است که این چرخه کناکشی منفی، منجر به استمرار مناقشه هسته‌ای ایران شده است. در چنین وضعیتی، ما باید قبل از هرگونه اظهارنظری در مورد چرایی استمرار مناقشه هسته‌ای ایران، این چرخه را بشناسیم.

شکل ۱. چگونگی شکل‌گیری تعاملات و نحوه کنش میان دولت‌ها در چهارچوب فهم بین‌الذاتی



Source: (Wendt, 1992: 406)

بر این اساس، شروع چرخه منفی برسازی در روابط امریکا و ملت ایران، تاریخی طولانی‌تر از عمر ایران دارد. در واقع، شروع این فرایند به اوایل دهه ۱۹۵۰ برمی‌گردد، یعنی زمانی که جاسوس‌های سازمان سیا و دلارهای واشینگتن برای سرنگونی تنها حکومت دمکراتیک منطقه یعنی حکومت دکتر مصدق، روانه تهران شدند. اما بی‌شک وقوع انقلاب اسلامی نقطه شروع کناکش‌های منفی در روابط ایران و امریکا به عنوان دو بازیگر در نظام بین‌الملل است. در واقع از این تاریخ به بعد است که کناکش‌های منفی دو دولت و چرخه منفی برسازی در روابط میان دو ملت بر همدیگر بار می‌شوند. برای شناخت دقیق‌تر این موضوع و تأثیر آن بر

استمرار مناقشه هسته‌ای ایران، چاره‌ای جز بررسی زمینه‌مند نقاط عطف و مهم‌ترین حوادثی که منجر به بی‌اعتمادی و فهم بین‌دوگانه منفی در مناسبات میان ایران و امریکا شده است، نداریم. به همین دلیل، در ادامه فرایند منفی برسازگی در روابط میان ایران و امریکا و تأثیر آن بر استمرار مناقشه هسته‌ای، در قالب این نقاط عطف تاریخی بین دو کشور توضیح داده می‌شود.

۳. امریکا و ایران: چرخه برسازگی منفی

هرچند سابقه روابط ایران و امریکا به قرن ۱۹ برمی‌گردد، اما بی‌شک شرکت امریکا در کودتای ۲۸ مرداد نقطه عطف مناسبات دو کشور تلقی می‌شود؛ کودتای معروفی که در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با همکاری و مشارکت امریکا و بریتانیا علیه تنها رژیم دموکراتیک منطقه یعنی حکومت دکتر مصدق اتفاق افتاد. در واقع این کودتا اولین تجربه امریکا در مشارکت برای براندازی یک حکومت خارجی در تاریخ این کشور محسوب می‌شود. در مورد چرایی مشارکت امریکا در طرح سرنگونی مصدق معمولاً دو عامل بیان می‌شود: یکی، به دست آوردن سهمی از بازار نفت ایران و دیگری جلوگیری از نفوذ و تسلط احتمالی کمونیست‌ها در این کشور. اما در مورد نقش امریکا در وقوع این کودتا همین بس که به قول کازیوروسکی: «بدون همکاری این کشور، وقوع کودتا در آن زمان و به آن سبک و سیاق در ایران عملاً غیرممکن بود»، چون هیچ‌کدام از نیروهای مخالف مصدق به تنهایی توانایی چنین کاری را نداشتند. مقامات امریکایی در طرح و اجرای نقشه کودتای مذکور، مستقیماً نقش داشتند و گفته می‌شود بیش از ۶۰ هزار دلار خرج اجرای آن نمودند (Gaziorowski, 1987: 275-278).

بیهوده نیست که شاه ایران در اولین ملاقاتش با کریمت روزولت - مجری کودتا - این جمله معروف را خطاب به وی عنوان کرد: «من تاج و تخت خود را مدیون خدا، ملت و شما (امریکایی‌ها) می‌دانم». این کودتا به باور خیلی‌ها سرنوشت و آینده ایران و حتی منطقه خاورمیانه را دگرگون کرد. کازیوروسکی از جمله کسانی است که چنین عقیده‌ای دارد. به نظر وی، اگر مصدق سرنگون نمی‌شد، بدون شک آینده متفاوتی در انتظار ایران بود (Gaziorowski, 1987: 261). پس‌لرزه‌های

این کودتا به حدی با اهمیت بوده است که عده‌ای ریشه گسترش بنیادگرایی و تروریسم در خاورمیانه و نتایج آن را در سایه این حادثه مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. سئوالی که اینها مطرح می‌کنند این است: «آیا اگر کودتای ۲۸ مرداد اتفاق نمی‌افتاد، باز هم ظهور بنیادگرایی اجتناب‌ناپذیر بود؟» (زهرانی، ۱۳۸۴). به هر حال، شکی نیست که کودتای ۲۸ مرداد سرآغاز فرایند برساخته شدن امریکا به‌عنوان یک دشمن برای ایرانیان محسوب می‌شود. بعد از کودتا به یکباره هویتی را که ایرانی‌ها قبل از آن برای امریکا متصور شده بودند - به امریکا به‌عنوان یک کشور خیرخواه یا یک نیروی سوم در روابط خود با قدرت‌های بزرگ می‌نگریستند - دگرگون شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز امریکایی‌ها مداخلات گسترده‌ای در امور داخلی ایران داشتند، تا اینکه انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، به وقوع پیوست. بدون شک یکی از دلایل اصلی وقوع انقلاب اسلامی ایران، دخالت‌های مکرر امریکا در امور داخلی ایران بود. طیف گسترده‌ای از ایرانی‌ها معتقدند در فاصله زمانی میان وقوع کودتای ۲۸ مرداد تا وقوع انقلاب اسلامی، به مدت ۲۵ سال «حکومت ایران عملاً دست‌نشانده امریکا و تحت کنترل این دولت بود و کارکردی غیر از برآورده ساختن خواست‌های ایالات متحده نداشت». به هر حال، ایرانی که تا قبل از انقلاب شریک استراتژیک امریکا در منطقه به‌شمار می‌رفت، بعد از انقلاب به یکی از بزرگ‌ترین دردمسرها در کشور در منطقه و نظام بین‌الملل تبدیل شد. انتخاب سمبل یا نماد «شیطان بزرگ» برای تعریف هویت امریکا در ایران بعد از انقلاب، عمق نفرت و دشمنی انقلابیون ایران نسبت به این کشور را نشان می‌دهد. از این زمان به بعد چرخه منفی کناکش‌ها در روابط دو کشور شروع شد. اولین اقدامی که باعث به حرکت درآمدن این چرخه منفی شد، بحران گروگانگیری (۱۹۷۹) بود. در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸، سفارت امریکا در تهران توسط دانشجویان پیرو خط امام تسخیر شد و ۶۶ دیپلمات امریکایی گروگان گرفته شدند. این واقعه که بحران گروگانگیری نامیده شد، به مدت ۴۴۴ روز به طول انجامید و بالاخره در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۵۹، با امضای قرارداد الجزایر میان ایران و امریکا پایان یافت. اما چرا این واقعه رخ داد؟ این حادثه ریشه در برداشت و حافظه تاریخی دارد که ایرانی‌ها از دخالت‌های قدرت‌های بزرگ در امور داخلی

کشورشان داشتند. این موضوع در گفته‌های عاملان گروگانگیری به خوبی نمایان است. معصومه ابتکار، سخنگوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در جریان تسخیر سفارت می‌گوید: «تحلیل دانشجویان این بود که در چنین فضایی، اگر یک برنامه‌ریزی و اقدام جدی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی با استفاده از امکانات داخلی و خارجی آنها شبیه عملیات آژاکس که در سال ۱۹۵۳ و در جریان بیست و هشت مرداد رخ داد، وجود داشته باشد، می‌تواند آسیبی جبران‌ناپذیر به جمهوری اسلامی ایران وارد کند.»^(۱) حادثه گروگانگیری و حوادث متعاقب آن مثل قطع روابط میان طرفین، شکست عملیات نجات گروگان‌ها، محکومیت ایران از سوی شورای امنیت و... در انباشت ذهنیت تاریخی و فهم بین‌الذهانی منفی دو کشور ایران و آمریکا تأثیر عمیقی بر جای گذاشت. می‌توان گفت این حادثه نقطه عطف بسیار مهمی در فهم تصورات و هویتی که طرفین برای یکدیگر - از آن تاریخ تاکنون - پی‌ریزی نمودند، است.

گروگان‌های آمریکایی در بحبوحه جنگ عراق علیه ایران، در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۵۹، آزاد شدند. آمریکا طبق توافق الجزایر متعهد شد در امور داخلی ایران دخالت نکند، اما از طریق نشان دادن چراغ سبز به صدام حسین برای حمله به ایران و حمایت از وی - علی‌رغم سیاست اعلامی خود - به اقدام علیه ایران ادامه داد. در اکتبر ۱۹۸۶ (مهر ۱۳۶۵)، برخلاف انتظار جهانیان، رسوایی معروف مک فارلین (همان ایران گیت یا ایران کترا) برملا شد. همچنین با شدت یافتن جنگ نفتکش‌ها در سال‌های آخر جنگ، آمریکا مستقیماً وارد درگیری نظامی با ایران شد. بعد از این حادثه تنش‌ها بین ایران و آمریکا بالا گرفت. ایران شروع به مین‌گذاری تنگه هرمز نمود و در مقابل آمریکا نیز به کشتی‌ها و میدان‌های نفتی ایران حمله کرد. همچنین در طول جنگ بارها عراق از سلاح‌های شیمیایی علیه ایران استفاده کرد و البته هیچ‌گاه هم مجامع بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ این اقدام را منع یا محکوم نکردند. در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، هواپیمای ایرباس ۳۰۰ ایران با ۲۹۰ سرنشین توسط ناو وینسنس مورد هدف قرار گرفت. مجموع این حوادث مخصوصاً سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران توسط آمریکا موجب شد تا ایران، اولاً خود را در یک محیط امنیتی با عدم قطعیت بالا تنها ببیند و ثانیاً رهبران این کشور را نسبت به



قواعد، هنجارها و قوانین بین‌المللی بدبین و بی‌اعتماد نمود. همچنین کارنامه اعمال آمریکا نزد ایرانیان سیاه‌تر شد، به طوری که سیاستمداران ایران نسبت به هراقدامی از جانب آمریکا در جهان، منطقه و در رابطه با خود دچار سوءظن و بدبینی شدیدی شدند.

بعد از جنگ تحمیلی نیز واشینگتن در قالب رهیافت مهار دوجانبه (۱۹۹۳) به مقابله با ایران پرداخت. مفهوم مهار دوجانبه^۱ برای اولین بار توسط مارتین ایندایک، دستیار ویژه کلینتون در امور آسیای جنوبی و خاور نزدیک به تاریخ ۱۸ می ۱۹۹۳، در یک سخنرانی - در موسسه واشینگتن برای خاور نزدیک - ارائه شد. منظور و هدف ایندایک از ایده مهار دوجانبه بر این اساس استوار بود که آمریکا نباید با تقویت یکی از دولت‌های ایران و عراق، سعی در ایجاد توازن قوا در منطقه و نقش‌آفرینی به عنوان یک بالانس‌کننده، بلکه باید با تکیه بر قدرت خود و متحدان منطقه‌ای اش - مصر، ترکیه، اسرائیل و شورای همکاری خلیج فارس - هر دو دولت مذکور را مهار و تضعیف نماید (Mayer, 1997: 11). در راستای ایده مهار دوجانبه، آنتونی لک از مشاورین امنیت ملی کلینتون، در مقاله‌ای در سال ۱۹۹۴، ایران را در گروه کشورهای به اصطلاح سرکش^۲ از نظم مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک قرار داد و خواهان برخورد با این کشور شد.

لک به بحث مهار دوجانبه ایران و عراق می‌پردازد و معتقد بود دولت کلینتون باید برخلاف سیاست‌های مبتنی بر توازن قوای نیکسون (دکترین دو ستون) و ریگان (حمایت از عراق در جنگ تحمیلی)، به سمت مهار هر دو کشور مذکور گام بردارد. وی معتقد بود پس از جنگ سرد، اهمیت استراتژیک ایران و عراق کاهش یافته و همچنین این دو کشور تضعیف شده‌اند. بنابراین آمریکا برای ایجاد توازن منطقه‌ای دیگر نیازی به این دو کشور ندارد. چالش‌هایی که ایران برای منافع آمریکا در منطقه ایجاد می‌کرد، از نظر لک عبارت بودند از تعقیب سلاح‌های کشتار جمعی توسط این کشور، حمایت از تروریسم، مخالفت با روند صلح میان عرب‌ها و اسرائیل، تعقیب سلاح‌های تهاجمی و تهدید متحدان منطقه‌ای آمریکا. (Lake, 1994).

1. Dual Containment

2. Backlash State

در راستای سیاست مهار دوجانبه، دولت کلینتون فشارهایی را بر ایران وارد کرد. از جمله این فشارها تصویب قانون فراسرزیمینی داماتو بود که براساس آن هر شرکتی که سالانه بیش از ۲۰ میلیون دلار در صنایع نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری کند، مورد تحریم امریکا قرار می‌گیرد (این قانون تاکنون چندین بار تمدید شده است). با انتخاب سیدمحمد خاتمی به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران در سال ۱۳۷۶ و تحول در گفتمان سیاست خارجی ایران، وقفه کوتاهی در چرخه منفی کناکش‌ها میان ایران و واشینگتن ایجاد شد و فرایند منفی برسازی تا حدودی متوقف گردید. این امر، تا اندازه‌ای باعث ایجاد اعتماد متقابل میان واشینگتن - تهران شد. در واقع، خاتمی با پیشه کردن سیاست تساهل در داخل و تنش‌زدایی در رابطه با خارج، عملاً سعی در تغییر چهره ایران در نظام بین‌الملل نمود. وی در ژانویه ۱۹۹۸، بحث تعامل «مردم با مردم» میان ملت ایران و امریکا را مطرح کرد. متقابلاً کلینتون، رئیس‌جمهور امریکا نیز خواهان یک صلح واقعی با ایران شد.^(۲) در سال ۲۰۰۰، مادلین آلبرایت، وزیر خارجه امریکا برای اولین بار رسماً پذیرفت که امریکا در کودتای ۱۹۵۳ علیه مصدق نقش داشته است. آلبرایت در سخنرانی خود در کنفرانس روابط امریکا با ایران چنین گفت: «در سال ۱۹۵۳، ایالات متحده امریکا نقش مهمی در براندازی حکومت نخست‌وزیر محبوب ایرانیان، محمد مصدق، داشت. دولت آیزنهاور معتقد بود که اقداماتش به دلایل استراتژیک موجه‌اند، ولی آن کودتا عملاً و آشکارا باعث عقب‌گشت در روند توسعه سیاسی ایران شد. ایرانی‌ها هنوز هم نسبت به رفتار امریکا به خاطر این واقعه ناراحت‌اند» (Albright, March 17: 2000).

همچنین آلبرایت خواهان اقداماتی برای اعتمادسازی متقابل بین ایران و امریکا به منظور حرکت به سمت تدوین یک «نقشه راه» برای عادی‌سازی روابط طرفین شد. در کنفرانس سالانه سازمان ملل در سال ۲۰۰۰، بعد از سخنرانی خاتمی، کلینتون و آلبرایت با ارسال سیگنال‌های مثبتی به طرف ایرانی، تمایل خود را برای نزدیکی به ایران و از سرگیری مناسبات خود با این کشور نشان دادند (Katzman, 2011: 58). کاهش تنش‌ها میان ایران و امریکا در دوران حاکمیت گفتمان اصلاحات در ایران، نقش مهمی در بازسازی مثبت هویت‌های طرفین نزد یکدیگر داشت

(Ramazani, 1998)؛ اما این مسئله دیری نپایید. دولت کلینتون در سایه جو بروکراتیک سنگینی که در دستگاه‌های حساسی همچون وزارت امور خارجه امریکا علیه ایران وجود داشت و همچنین در اثر فشارهای لابی قدرتمند اسرائیل در این کشور (آپیک)، فرجی در روابط ایران و امریکا حاصل نشد (علیخانی، ۱۳۸۶: ۲۵۱-۱۵۱). در سال ۲۰۰۲، در حالی که ایران مشغول همکاری با نیروهای ائتلاف در افغانستان برای سامان دادن به اوضاع این کشور پس از سقوط طالبان بود، به یکباره در ژانویه ۲۰۰۲، رئیس جمهور امریکا، ایران را به همراه عراق و کره شمالی در گروه کشورهای به اصطلاح محور شرارت^۱ قرار داد. تهران از این حرکت شوکه شد. اصطلاح تحریک‌آمیز محور شرارت، اعتبار فهم بین‌الذهانی رو به بهبودی را که در روابط میان ایران و امریکا شکل گرفته بود، به شدت زیر سؤال برد و گفتمان تساهل محور اصلاحات در ایران را نیز قربانی خود نمود (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۴۲۹). از این زمان به بعد، چرخه منفی برسازی در روابط ایران و امریکا دوباره فعال شد. شروع مناقشه هسته‌ای ایران در نیمه‌های ۲۰۰۲، این چرخه منفی را تشدید نمود. نقطه شروع مناقشه هسته‌ای ایران این‌گونه بود که در اواسط سال ۲۰۰۲، گروهی موسوم به شورای ملی مقاومت ایران (ترکیبی از نیروهای ضدانقلاب اسلامی ایران)، اطلاعاتی در مورد تأسیسات هسته‌ای ایران در نطنز و اراک منتشر کرد. به دنبال آن جنجال‌ها پیرامون برنامه هسته‌ای ایران شروع شد. دولت ایران با در پیش گرفتن یک رویکرد دیپلماتیک، سعی در به دست گرفتن مدیریت این جریان و جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی نومحافظه‌کاران امریکا از فضای به وجود آمده کرد. در همین راستا، از سوی دولت ایران اقداماتی همچون توافق سعدآباد، توافق پاریس، اجرای داوطلبانه پروتکل الحاقی، تعلیق موقت و... به منظور اعتمادسازی میان ایران و جامعه بین‌المللی انجام گرفت. اما این به معنای کوتاه آمدن از منافع و حقوق ایران نبود. در واقع، برخلاف برخی ادعاها، خاتمی هیچ‌گاه از حقوق هسته‌ای و آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران عقب‌نشست (Rosen, 2008) بلکه به قول میشل روبین، از اعضای موسسه امریکن اینترپرایز، «زبان نقره‌ای»^۲ وی

1. Axis of Evil
2. Silver Tongue

و نقشی که این زبان در بازتعریف هویت ایران و متعاقب آن، اعتمادی که در جامعه بین‌المللی نسبت به این کشور ایجاد شده بود (Rubin, 2009) هرگونه فشار سخت از سوی واشینگتن بر ایران را عملاً غیرممکن ساخته بود.

با به قدرت رسیدن اصولگرایان در ایران در سال ۲۰۰۵، چرخه کناکش‌های منفی میان تهران و واشینگتن شدت گرفت. به تعبیر یک سایت اصولگرا (سایت الف، ۲۰ فروردین ۱۳۸۸)، دکتر احمدی‌نژاد دیپلماسی هسته‌ای مقاومت یا به تعبیر محمدرضا باهنر، دیپلماسی اخم به مستکبران را جایگزین دیپلماسی خنده! نمود. ایشان با این کار، قواعد و هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل را با لحنی تند به مبارزه طلبید و خواهان اصلاح مدیریت جهان شد. هویت ایران از نو تعریف شد. متعاقب آن، هویت جمعی این کشور در نظام بین‌المللی نیز بازتعریف شد. در طرف مقابل نیز، پیرامون نمادسازی‌ها و مفهوم‌سازی‌های گنگ و مبهم تیم نومحافظه‌کار بوش به منظور تعریف هویتی منفی برای ایران در نظام بین‌الملل، کاندولیزا رایس، وزیر خارجه وقت آمریکا در سخنرانی خود به تاریخ ۱۸ ژانویه ۲۰۰۵ در مقابل مجلس سنا، ایران را به همراه کره شمالی، برمه، زیمبابوه، کوبا و بلاروس در دسته کشورهای به تعبیر خود «پایگاه استبداد»^۱ قرار داد (Hiro, 2006: 2) و وعده داد آمریکا در کنار مردمان این کشورها، در برابر حکومت‌های آنها خواهد ایستاد.

از این نقطه به بعد شاهد تسریع چرخه منفی کناکش‌ها و فرایند منفی برسازی در روابط تهران و واشینگتن و افزایش فشارها بر ایران هستیم. دکتر احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور جدید ایران، با سازش‌کارانه خواندن دیپلماسی و گفتمان هسته‌ای دولت قبل از خود، انتقادات شدیدی بر آن وارد ساخت. در گفتمان سیاست خارجی دولت جدید ایران، کسانی که با غرب در مورد حقوق هسته‌ای ایران مذاکره کرده یا قائل به مذاکره بودند، به عنوان دیگران داخلی^۲ شناخته می‌شدند (Moshirzadeh, 2007: 537). در چنین شرایطی و با رد طرح تروئیکای اتحادیه اروپا (انگلیس، فرانسه و آلمان) موسوم به «چهارچوبی برای توافقات بلندمدت» از سوی دولت ایران و از سرگیری رسمی فعالیت‌های غنی‌سازی در تاریخ ۴ آگوست

1. Outpost Of Tyranny

2. Domestic Others

۲۰۰۵، در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۵ با تلاش‌های واشینگتن پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت ارجاع داده شد که به دنبال آن تاکنون ۶ قطعنامه علیه ایران صادر شده است. در سال ۲۰۰۸، اوباما با وعده تغییر، زمام قوه مجریه امریکا را در دست گرفت. از ابتدا نظر اوباما در مورد مناقشه هسته‌ای ایران این بود که امریکا «نباید در مذاکره مستقیم با ایران تردید کند»، البته همزمان نظر وی این بوده که باید با «افزایش هزینه‌های استمرار برنامه هسته‌ای ایران، از طریق اعمال تحریم‌های سخت‌تر و افزایش فشار بر این کشور از طریق شرکای تجاری آن»، مانع هسته‌ای شدن این کشور شد. از نظر اوباما، امریکا باید «به ایرانی‌ها نشان دهد که در صورت ایجاد یک تغییر اساسی در خط‌ومشی‌های خود، دستاوردهای مثبت اقتصادی، امنیتی و دیپلماتیک زیادی نصیب‌شان خواهد شد».

همچنین واشینگتن باید «به دنبال ایجاد و توسعه یک ائتلاف بین‌المللی قوی برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح‌های هسته‌ای باشد». علاوه بر این، اوباما تأکید دارد که امریکا نباید گزینه نظامی را در رابطه با تهدیداتی که از جانب کشورهای مثل ایران متوجه این کشور می‌شود، کنار بگذارد؛ اما در پیش گرفتن یک دیپلماسی مستقیم و تهاجمی باید در اولویت برخورد با این‌گونه کشورها باشد (Obama, 2007: 2-3). تمام این عبارات و جملات که از مقاله اوباما با عنوان «تجدید رهبری امریکا» نقل شدند، یک نکته جالب را نشان می‌دهد و آن این است که اوباما از همان ابتدا قرار نبوده در سیاست‌های سابق امریکا در قبال مسئله هسته‌ای ایران تجدیدنظری جدی کند. شواهد حاکی از آن است که تنها تفاوت بوش و اوباما در نوع زبان‌شان بوده است. زبان بوش آتشین بود، ولی زبان اوباما نقره‌ای است. بوش مکرراً ایران را تهدید به حمله نظامی می‌کرد و اوباما دائماً تهران را تهدید به فشار و تحریم می‌کند. قطعنامه ۱۹۲۹، به عنوان مهم‌ترین قطعنامه در میان ۶ مورد قطعنامه‌ای که تاکنون علیه ایران صادر شده است، در دوران اوباما و با تلاش‌های وی تصویب شد. همچنین با تلاش دولت اوباما بود که واشینگتن به کمک متحدینش، تاکنون تحریم‌های یکجانبه و چندجانبه زیادی علیه ایران وضع کرده است. با تصویری که در مورد روابط ایران و امریکا در اینجا ارائه شد، چه ارزیابی می‌توان از هدف نهایی واشینگتن در مورد مناقشه هسته‌ای ایران ارائه داد؟

از بررسی فوق در مورد سیر روابط ایران و آمریکا می‌توان نتیجه گرفت که واشینگتن به دنبال انزوای شدید ایران و به عقب راندن این کشور به نقطه محدودی در بحث هسته‌ای است. البته این به عقب راندن محدود به حوزه هسته‌ای نمی‌شود بلکه امریکایی‌ها در عمل نشان داده‌اند که در تمام زمینه‌ها تمایل به سد نمودن^۱ ایران دارند. بدون شک این مسئله ناشی از نقش منفی است که ایران در نظم جهانی مورد نظر آمریکا بازی می‌کند. در گزارش شورای اطلاعات ملی آمریکا^۲ در دسامبر ۲۰۱۲، با عنوان «روندهای جهانی ۲۰۳۰»، در مورد خطر یک ایران هسته‌ای برای منافع ملی آمریکا در منطقه آمده است: «اگر حکومت جمهوری اسلامی در ایران باقی بماند و به سلاح هسته‌ای هم دست پیدا کند، خاورمیانه با آینده‌ای بسیار بی‌ثبات مواجه خواهد شد» (NIC report, 2012: 71). البته این تنها سندی نیست که در آن امریکایی‌ها نسبت به خطر یک ایران هسته‌ای هشدار داده‌اند بلکه در اکثر ارزیابی‌های اطلاعاتی و امنیتی آنها در سالیان اخیر، این مسئله مشهود است. این ارزیابی‌ها و در نتیجه فشارهای روزافزونی که به طرق مختلف از جانب آمریکا بر ایران وارد می‌شود، نشانه‌های آشکاری از تعقیب سیاست برچینش هسته‌ای توسط آمریکا در مورد برنامه هسته‌ای ایران است. واقعیت این است که واشینگتن حاضر به پذیرش یک ایران دارای تکنولوژی هسته‌ای پیشرفته نیست و این مسئله ناشی از آن است که کاخ سفید به برنامه هسته‌ای ایران در چهارچوب چرخه منفی برسازی که در روابط تهران - واشینگتن وجود دارد، می‌نگرد. به همین جهت است که ما معتقدیم تا زمانی که این دور منفی در روابط دو کشور وجود دارد، هدف نهایی آمریکا در برخورد با مناقشه هسته‌ای ایران برچینش هسته‌ای است.

۴. چشم‌انداز تداوم یا عدم تداوم مناقشه هسته‌ای ایران

الکساندر ونت در مقاله مهم و تأثیرگذارش با عنوان «آنارشی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌سازند: ساخت اجتماعی سیاست قدرت»، تحت تأثیر دیدگاه سازه‌نگارانه‌اش جمله‌ای در مورد روابط آمریکا و شوروی بیان کرده است

1. Containment

2. National Intelligence Council



که با بحث چرایی استمرار مناقشه هسته‌ای ایران و چشم‌انداز آینده آن مناسبت زیادی دارد. آن جمله این است که «اگر امریکا و شوروی تصمیم بگیرند که دیگر دشمن یکدیگر نباشند، جنگ سرد به پایان می‌رسد»، ونت در توضیح این مثال می‌گوید «این معانی جمعی هستند که به ساختارهای سازمان‌دهنده به اعمال ما شکل می‌دهند» (Wendt, 1992: 397) و نیز همین معانی جمعی هستند که به هویت بازیگران شکل می‌دهند. واقعیت این است که ایران و امریکا در طول سه دهه گذشته در قالب یک پروژه به بساختن بی‌پایان همدیگر به عنوان دشمن «خود» پرداخته‌اند؛ به گونه‌ای که هر حرکتی از سوی یکی از این دو بازیگر، در برداشت دیگری تهدید محسوب شده و می‌شود که مستلزم پاسخ است؛ در نتیجه چرخه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها شکل می‌گیرند.

همان‌گونه که در بررسی تاریخی و زمینه‌مند روابط ایران و امریکا دیدیم، روابط تهران - واشینگتن روزهای تیره‌ی زیادی به خود دیده است. همین زمینه تاریخی تلخ و تاریک آنچنان جوّ سنگینی را بر مناسبات دو کشور حاکم کرده که در هیچ زمینه‌ای نمی‌توانند به یکدیگر اعتماد کنند. امریکا سالانه ایران را در لیست کشورهای حامی تروریست، ناقض حقوق بشر، اخلال‌گر در نظم منطقه‌ای و جهانی، توسعه دهنده سلاح‌های کشتار جمعی و... قرار می‌دهد و ایران نیز مقابله به مثل می‌کند. انگ‌هایی که طرفین به یکدیگر می‌چسبانند، به مرور زمان به مبانی هویتی آنها نزد یکدیگر شکل می‌دهد. این سیکل بی‌اعتمادی، مرتب در حال چرخیدن و تقویت شدن است. به نظر می‌رسد همین سیکل، مهم‌ترین عامل استمرار مناقشه هسته‌ای ایران باشد.

اما همواره این سؤال مطرح است که آیا مناقشه هسته‌ای ایران باز هم استمرار می‌یابد؟ ونت در کتاب «تئوری اجتماعی سیاست بین‌الملل»، معتقد است «هویت‌ها و منافع بازیگران اموری ذاتی و از پیش داده شده نیستند بلکه ساخته‌انگاره‌های مشترک‌اند» (Wendt, 1999: 1). در دیدگاه سازه‌انگاری، اصل بر این است که منافع و هویت‌ها اموری درون‌زا^۱ هستند و به همین دلیل می‌توانند در فرایند^۲ و زمینه دچار

1. Endogenous

2. Process

تحول شوند. ونت استدلال می‌کند دگرگونی ساختاری امکان‌پذیر، اما دشوار است؛ چرا که اولاً خود ساختار توجه ما را به الگوها یا روابطی جلب می‌کند که در طول زمان نسبتاً پایدارند. ثانیاً اگر همه چیز مستمراً دگرگون می‌شد، اصلاً نمی‌توانستیم از ساختار داشتن آنها سخن بگوییم (Wendt, 1999: 339). از نظر وی، دگرگونی ساختاری زمانی روی می‌دهد که «کنشگران کیستی و خواست خود را بازتعریف می‌کنند» (Wendt, 1999: 336). اگرانگاره‌های مشترک در جهت ساختاری غیر از ساختار حاکم حرکت کنند، می‌توان به تحول امید بست. البته این روند تحول به نظر ونت بستگی به شرایطی دارد، از جمله اینکه هر قدر موجودیت رویه‌ای طولانی‌تر باشد، جایگاهی عمیق‌تر در آگاهی فردی و جمعی پیدا می‌کند و تغییر آن دشوار می‌شود.

با نگاهی به تاریخ روابط ایران و آمریکا می‌توان گفت روابط دو کشور سابقه‌ای سیاه‌تر از تاریخ روابط بین‌المللی اروپا در قرون ۱۸، ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰ ندارد. همان‌گونه که آلمان و فرانسه و آلمان و بریتانیا بالاخره با هم کنار آمدند، آمریکا و ایران نیز می‌توانند با رعایت منافع یکدیگر و احترام به مشخصه‌ها و تمایزات هویتی یکدیگر در یک «دنیای جان لاک» با هم زندگی کنند. همان‌طور که چین و ژاپن در شرق آسیا «خود» را از نو تعریف کردند و یاد گرفتند که خشونت و جنگ بی‌فایده است و نفع‌شان در زندگی مسالمت‌آمیز با یکدیگر و همسایگان است، ایران و آمریکا هم می‌توانند یاد بگیرند که در صورت پایین آوردن سطح تنش‌ها، می‌توانند به منافع مشترک زیادی دست پیدا کنند. با این توضیحات، باید گفت تا زمانی که چرخه منفی برسازی در روابط تهران و واشینگتن فعال باشد، مناقشه هسته‌ای تداوم می‌یابد. اما اگر طرفین به این نتیجه برسند که بهتر است چرخه منفی کنکاش‌ها و فرایند منفی برسازی را متوقف نمایند، این مناقشه نیز حل و فصل خواهد شد.

آیا امکان حل و فصل این مناقشه به طریق دیپلماتیک امکان‌پذیر است؟ در مورد اهمیت و مزیت دیپلماسی در حل و فصل مناقشه هسته‌ای ایران تردیدی وجود ندارد. اگر آمریکا از راه دیپلماسی با ایران کنار بیاید و در عمل و رفتار به این کشور ثابت کند که برای بقا و امنیت آن خطری ایجاد نمی‌کند، می‌تواند منفعت زیادی نصیب خود کند. ایران هم‌اکنون دارای جایگاهی فوق‌العاده استراتژیک در معادلات



منطقه‌ای و جهانی است. صاحب دومین ذخایر گازی و سومین ذخایر نفتی جهان و همچنین بین دو منطقه انرژی خیز (بیضی انرژی) قرار گرفته که بیشترین ذخایر انرژی جهانی را در خود جای داده‌اند. یک بازار مصرفی ۷۵ میلیونی دارد. کشوری قدرتمند و جزیره‌ای باثبات است که می‌تواند در حل و فصل مناقشات در مجموعه‌های امنیتی به هم ریخته و بی‌ثبات پیرامون خود نقش بسزایی ایفا نماید. بازیگری توانمند در بازی‌های منطقه‌ای است، به گونه‌ای که بسیاری از معضله‌های موجود در هارتلند جدید (خاورمیانه) بدون حضور و رضایت این کشور قابل حل و فصل نیستند. امریکایی‌ها اگر بتوانند یک بار برای همیشه با ایران کنار بیایند، حاصل جمع بازی‌هایشان با تهران، مثبت و سودآور خواهد بود.

اما در چه صورتی دولتمردان کاخ سفید می‌توانند با ایران کنار بیایند؟ شکی نیست خود آنها می‌دانند که ایرانیان دارای گذشته‌ای با تاریخ و تمدنی شکوهمند هستند؛ به آن افتخار می‌کنند؛ با رویای آن زندگی می‌کنند و با یادآوری آن، غرور ملی‌شان سرریز می‌شود. چنین ملتی هیچ‌گاه سیاست پیروی^۱ را نمی‌پذیرد، تهدید را برنمی‌تابد، از تحقیر شدن متنفر است و به هنگام خطر یکپارچه می‌شود. ایرانی‌ها در طول تاریخ، ضربات سنگینی از جانب بیگانگان خورده‌اند که باعث سلب اعتماد آنها از بیگانه شده است. در طول سی و سه سالی که از عمر جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد نیز قدرت‌های بزرگ خواسته یا ناخواسته اقدامات و رفتارهای نامناسب زیادی علیه آن ترتیب داده‌اند. این اعمال و رفتارها سازنده هویت آنان نزد مردم ایران است. در چنین شرایطی امریکایی‌ها باید در درجه اول به ایرانی‌ها احترام بگذارند؛ اعتماد متقابل ایجاد کنند؛ ایران را به عنوان یک قدرت بزرگ منطقه‌ای بپذیرند؛ سد راه بازیگری این کشور در معادلات مختلف منطقه‌ای نشوند؛ از تحقیر ایرانی‌ها دست بردارند و از تهمت زدن به آنها اجتناب کنند.

همان‌گونه که بومن می‌گوید: «امریکا باید به گونه‌ای با ایران برخورد کند که ایرانی‌ها احساس کنند امریکا فقط به دنبال تغییر سیاست‌ها و نه تغییر رژیم در تهران است» (Bowman, 2008). در چنین شرایطی است که آنها می‌توانند در رابطه با

ایران نگاه رو به جلویی داشته باشند. امریکایی‌ها نباید هنگام مذاکره با ایران، برای این کشور شرط بگذارند. بنا بر دلایل مختلف، برای ایران رسیدن به سلاح هسته‌ای لزوماً یک گزینه عقلانی نیست. بنابراین واشینگتن نباید کنار گذاشتن برنامه هسته‌ای را به عنوان یک پیش شرط برای رسیدن به راه حل مطرح کند. امریکا باید درک کند که انرژی هسته‌ای به یک عنصر هویت ملی ایرانیان تبدیل شده، به گونه‌ای که تعلیق یا عقب نشینی از آن برای حکومت ایران مشکل است (Bowman, 2008). بیشتر پافشاری‌ها نیز ناشی از همین مسئله است. غرور ایرانی‌ها هیچ‌گاه اجازه نخواهد داد تا همانند معمر قذافی، تأسیسات هسته‌ای خود را بار کشتی کنند و به امریکایی‌ها تحویل دهند. ایرانی‌ها می‌خواهند عضو باشگاه هسته‌ای باشند؛ آنها به دنبال پرستیژ هستند؛ می‌خواهند دنیا به آنها احترام بگذارد (Kibaroglu, 2006: 219). آنها می‌خواهند یک دولت مدرن داشته باشند که لازمه آن داشتن تکنولوژی‌های نوین است.

داشتن توانایی هسته‌ای یکی از سمبل‌های هویتی دولت مدرن است. این لزوماً به معنای تلاش برای رسیدن به سلاح هسته‌ای نیست. متأسفانه بیشتر محققان و مجریان امریکایی این مسائل را نادیده می‌گیرند و تعلیق به معنای برجینش هسته‌ای را به عنوان پیش شرط مذاکره و رابطه با ایران مطرح می‌کنند (Perkovich, 2005). یا ایده «توقف در برابر توقف»^۱ را پیش می‌کشند، به این معنی که ایران فرایند هسته‌ای خود را متوقف کند و شورای امنیت هم فشارها و تحریم‌ها را متوقف کند (Albright, 2009). تفکر تعلیق و توقف که در نظر دولتمردان ایران مساوی با برجینش هسته‌ای تلقی می‌شود، راه به جایی نخواهد برد. همان‌گونه که محمد سهیمی، استاد ایرانی‌الاصل دانشگاه کالیفرنیا جنوبی می‌گوید (Sahimi, 2010)، مذاکره بین طرفین مناقشه هسته‌ای ایران زمانی موفقیت‌آمیز خواهد بود که شرط تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای ایران به طور کلی از مذاکرات کنار گذاشته شود.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این مقاله پرداختن به چرایی استمرار مناقشه هسته‌ای ایران بود و استدلال آن بر این است که استمرار مناقشه هسته‌ای ایران ریشه در «چرخه منفی



برسازی» در روابط میان ایران و امریکا دارد. چرخه‌ای که باعث شده تا هدف نهایی واشینگتن در برخورد با برنامه هسته‌ای ایران، برچینش هسته‌ای باشد. در واقع منظور این است که اختلافات و تنش‌ها میان امریکا و ایران پیرامون مناقشه هسته‌ای، ریشه در انباشت تجربیات منفی تاریخی و زمینه‌مندی دارد که در یک فرایند بلندمدت به فهم بیناذهنی آنها از همدیگر شکل داده است. در راستای این استدلال، در این مقاله نظریه سازه‌نگاری به عنوان مبنای نظری تحقیق انتخاب شد. از دل این نظریه، مفهوم «چرخه برسازی منفی» استخراج شد و در چهارچوب این مفهوم، نقاط عطف روابط ایران و امریکا که تشکیل دهنده یک چرخه منفی برسازی هستند مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌های تحقیق حکایت از آن دارد که ایرانی‌ها و امریکایی‌ها مدت مدیدی است که در حال برساختن همدیگر به عنوان دشمن "خود" هستند.

شروع این چرخه منفی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شروع شده، با وقوع انقلاب اسلامی و متعاقباً کناکنش‌های منفی تعارض‌آمیز در روابط تهران - واشینگتن تشدید شده و با اتفاقات پیرامون مناقشه هسته‌ای، به اوج رسیده است. همچنین در مورد چشم‌انداز این مناقشه گفته شد که در صورتی مناقشه هسته‌ای پایان می‌یابد که چرخه منفی کناکنش‌ها و برسازی در روابط ایران و امریکا متوقف شود، در غیر این صورت، حتی اگر در نقاطی شاهد وقفه‌های کوتاه‌مدت در تنش‌های هسته‌ای باشیم، باز هم نمی‌توان چشم‌انداز امیدوار کننده‌ای برای آینده این مناقشه متصور شد. اختلافات ایران و امریکا شبیه سرهای افسانه هیدرا^۱ است، که با قطع هر سری از آن، سری دیگر به جای آن می‌روید. اینکه آیا دیپلماسی می‌تواند نقش هرکولی را ایفا نماید و ریشه‌های این چرخه منفی برسازی در روابط تهران - واشینگتن را بخشکاند، ممکن، اما دشوار است. ممکن است، به شرطی که با رفع هر اختلافی با آتش یولائوس^۲ ریشه آن نیز سوزانده شود؛ دشوار خواهد بود، اگر طرفین تنها به بریدن سرهای هیدرا اکتفا کنند و ریشه‌های اصلی منازعه را نسوزانند.*

1. Hydra

2. Iolaus

یادداشت‌ها

۱. ابتکار در گفت‌وگو با دیپلماسی ایرانی، جمعه ۱۱ آذر ۱۳۹۰: <http://irdiplomacy.ir>.
2. Remarks by the President on Nomination of Ambassador Bill Richardson as Secretary of Energy, and Richard Holbrooke as Ambassador to the United Nations, at: <http://clinton4.nara.gov/WH/New/html/19980618-8519.html>.



منابع

الف - فارسی

- آبراهامیان، پرواند. تابستان ۱۳۸۴. «محور اهریمنی: نمودی از کشاکش بین ایران و ایالات متحده»، ترجمه: احمد صادقی، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۷۴.
- شیهان، مایکل. ۱۳۸۸. *امنیت بین‌المللی*، ترجمه جلال دهقانی فیروزآبادی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- زهرانی، مصطفی. تابستان ۱۳۸۳. «کودتایی که خاورمیانه را تکان داد»، ترجمه پریوش مظفری، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال نوزدهم، شماره ۲.
- علیخانی، حسین. پاییز ۱۳۸۶. *تحریم ایران: شکست یک سیاست*، ترجمه محمد متقی‌نژاد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هادیان، ناصر. زمستان ۱۳۸۲. «سازهانگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال هفدهم، شماره ۴.

ب - انگلیسی

- Albright, David. October 22, 2009. Nuclear Enrichment Deal with Iran Buys Time, <http://www.cfr.org>.
- Albright, Madeleine K. March 17, 2000. Speech in conference on United States relations with Iran, Washington, D.C.
- Bowman, Bradley L. 2008. The 'Demand-Side': Avoiding a Nuclear-Armed Iran, Published by Elsevier.
- Gasiorowski, Mark J. Aug., 1987. The 1953 Coup D'etat in Iran, *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 19, No. 3.
- Hadian, Nasser. March 2004. *Iran's Nuclear Program: Contexts and Debates*, in: Geoffrey Kemp (Ed), IRAN'S BOMB: American and Iranian Perspectives, The Nixon Center.
- Katzman, Kenneth. March 23, 2012. Iran: U.S. Concerns and Policy Responses, *Congressional Research Service*, www.crs.gov.



- Kibaroglu, Mustafa. Spring 2006. Good for the Shah, Banned for the Mullahs: The West and Iran's Quest for Nuclear Power, *Middle East Journal*, Volume 60, NO. 2.
- Lake, Anthony. March/April 1994. "Confronting Backlash States," *Foreign Affairs*, Vol. 73, No. 2.
- Moshirzadeh, Homeira, 2007. Discursive Foundations of Iran's Nuclear Policy, *Security Dialogue*, Vol. 38(4): 521-543.
- Myers, Harry L. April 1997. The US Policy of Dual Containment toward Iran and Iraq in Theory and Practice, Air War College, Air University.
- NIC (National Intelligence Council). December 2012. Global Trends 2030: Alternative Worlds.
- Obama, Barack. July/August 2007. "Renewing American Leadership", *Foreign Affairs*.
- Perkovich, George. May 2005. *Changing Iran's Nuclear Interests*, Carnegie Endowment for International Peace.
- Pollack, Kenneth M. 2004. The Persian Puzzle: The Conflict Between Iran and America, New York: Random House.
- Ramazani, R. K. 1998. The Shifting Premise of Iran's Foreign Policy: Towards a Democratic Peace?, *The Middle East Journal*, Vol. 52, No. 2.
- Rosen, Steven J. Dec 16, 2008. Wishful thinking and the return of Khatami, *The Middle East Forum*, <http://www.meforum.org>.
- Rubin, Michael. March 25, 2009. Khatami is just Ahmadinejad with a silver tongue, *The Middle East Forum*, <http://www.meforum.org>.
- Sahimi, Muhammad. November 20, 2010. Why Do Nuclear Negotiations with Iran Always Fail? <http://original.antiwar.com>.
- Takeyh, Ray. 2006. Hidden Iran: Paradox and Power in the Islamic Republic, New York: Holt Paperbacks.
- Waever, Ole. 1995. "Securitization and Desecuritization", in Ronnie D. Lipschutz (ed.) *On Security*, pp. 46-86. New York: Columbia University Press.
- Wendt, Alexander. Summer 1987. The Agent-Structure Problem in International Relations Theory, *International Organization*, Vol. 41, No.3.
- Wendt, Alexander. Summer 1995. Constructing International Politics, *International Security*, Vol. 20, No. 1 ()
- Wendt, Alexander. Spring, 1992. Anarchy is what States Make of it: The Social Construction of Power Politics, *International Organization*, Vol. 46, No. 2.

- Wendt, Alexander. 1999. ***Social Theory of International Politics***, Cambridge University Press.
- Ziemke, Caroline F. 2000. The National myth and Strategic personality of Iran: a counter proliferation perspective, in Victor A. Utgoff (ed), *The Coming Crisis: Nuclear Proliferation, US Interests, and World Order*, Cambridge, MA.: MIT Press.